

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نپاشد تن من مباد بدین بوم و بر زنده یک تن مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Iran's M.

آئینه ایران

ع. شفق

۲۸ اکتوبر ۲۰۲۰

تقدیم به نسل "جان های شفیقه و غنچه های سرخ و زیبایی نشکفته" که در دهه خونین ۶۰ با نثار جان شیرین خود، پرچم خونین آزادی و سوسیالیسم را در مقابل دیدگان هرزه دشمن همچنان در اهتزاز نگاه داشتند! تقدیم به نسل جدیدی که با درس گیری از نیاکان خود وظیفه حفظ این پرچم را در مبارزه علیه رژیم سرکوبگر جمهوری اسلامی بر عهده گرفته است.

(بخش پنجم و پایانی)

۳۰ خرداد [جوزا] ۱۳۶۰ و روایت یک خاطره

در انتظار سرنوشتی نامعلوم در شب ۳۱ خرداد [جوزا] ۱۳۶۰ در حالی که در افکار فوق غوطه ور بودم، در زندان رژیم از شدت خشم به خود می پیچیدم. فکر می کنم که بعد از حدود ۲۴ ساعت نوبت به بازجویی من رسید. هیچ کس نمی دانست که رژیم چه نقشه پلیدی برای دستگیر شدگان کشیده است. من نفر سوم یا چهارم بودم. هر کس را که برای بازجویی می بردند، دیگر به اتاق عمومی باز نمی گشت. مزدوران نمی خواستند تا بازجویی نشده ها سوال هائی را که در بازجویی مطرح می شود، متوجه شوند. پیش از بازجویی با خودم نقشه کشیدم و فکر کردم که باید هر چه را گفتند انکار کنم و هیچ اتهامی را نپذیرم. وقتی که وارد اتاق شدم تنها یک میز و یک بازجو را با کلی کاغذ در روی میزش در آن جا یافتم. معلوم بود که بومی نبود. بعداً شنیدم که مشخصاً برای این مأموریت در همان روز به همراه یک تیم ویژه از تهران آمده بودند. چند باری که از بیرون با او تماس گرفتند او را به اسم حاجی به اضافه یک عدد صدا می کردند مثلاً حاجی ۲۰۰. با اخم و با یک قیافه و لحن تهدید آمیز شروع به صحبت کرد تا از من زهر چشم بگیرد. او گفت از تو سوال می کنم و جواب ها را روی این فرم می نویسی. با تحکم می گفت وای به حالت اگر یک کلمه دروغ بگوئی! در این حالت روی یک صندلی روبه روی او نشستم. ورقه های بازجویی نظرم را جلب کرد. با کمال تعجب دیدم که تمامی سوالات و حتی اسم و مشخصات فردی بر روی کاغذ چاپ شده و از مرکز آمده بود. در دستگیری ها و تجارب قبلی معمولاً بازجو کاغذ و مدادی در دست داشت و چند تا سوال می کرد، نظیر این که آیا نشریه فروخته ای یا فلان کار را انجام داده ای یا نه؟ و اگر لازم می دید چند کلمه ای روی کاغذ می نوشت. اما این بار جواب های من به سوالات که نزدیک ۱۰۰ سوال بودند، می بایست کلمه به کلمه در مقابل همان سوال با خط خودم نوشته می شد. سوال ها شماره گذاری شده و برخی از آن ها به شرح زیر بودند:

۱- شما متهم به عضویت در گروه های ضد انقلاب (منافقین، گروه اشرف دهقانی، سازمان اقلیت، پیکار، رزمندگان ...) [نام تمامی محافل و گروه هائی که جمهوری اسلامی را انقلابی ارزیابی نمی کردند] و فعالیت برای براندازی نظام مقدس اسلامی هستید. چه می گویند؟

لیست قید شده در پرائنتر بعد از کلمه "ضد انقلاب" خودش به یک پاراگراف می رسید و شامل حتی کوچکترین هسته و جریان شناخته شده و نشده ضد حکومتی فعال در آن زمان می شد. به طور مثال هنگام درج نام سازمان "راه کارگر" در این پرائنتر تأکید شده بود "جناح علی اصغر ایزدی". چرا که در آن زمان بخش قابل توجهی از این سازمان به ویژه در شاخه تبریز منشعب شده و به اکثریتی ها پیوسته بودند. دستگاه ضد خلقی اطلاعاتی رژیم کاملاً مواظب بود که در آن شرایط با جناح های "اکثریتی" اپوزیسیون به مثابه متحدان شان کاری نداشته باشند. در نتیجه هدف آن ها از تقسیم بندی سازمان راه کارگر در فرم های بازجویی اطمینان برای سرکوب بخش باقی مانده این جریان بود که در آن مقطع از نظر آن ها "ضد انقلاب" بودند و آن ها به بخش اکثریتی شده این جریان البته موقتاً کاری نداشتند.

۲- شما متهمید که در تظاهراتی که امروز به منظور ایجاد بلوا و آشوب و سرنگونی نظام مقدس اسلامی توسط گروه های ضد انقلاب منافقین (گروه اشرف دهقانی، سازمان اقلیت، پیکار، رزمندگان ...) بر پا شده شرکت داشته اید. زندانی می بایست در جلوی هر یک از این سؤالات با خط خودش جواب بنویسد و آن را امضاء کند. پس از دادن جواب به هر یک از سؤالات بازجو آن را می خواند. پاسخ من به دو سؤال فوق این بود که من هیچ گاه عضو این گروه ها نبوده ام و من هیچ گاه در تظاهرات علیه جمهوری اسلامی شرکت نکرده ام. هنگام جواب دادن بازجو در اطراف من قدم می زد و جواب ها را چک می کرد و برای هر جواب امضاء می خواست. به من گفت تا پاسخ خود به سؤال دوم را امضاء کنم. همین که این کار را کردم، با تمام قدرتش با سیلی به گوشم زد و ضمن دادن فحش های رکیک گفت فلان فلان شده داری دروغ می گویی؟ می دانم باید با تو چکار کنم. در حالی که به زور از سقوطم از روی صندلی جلوگیری کردم و در حالی که سوزش ناشی از دریافت سیلی تا تمام بازجویی هنوز آزارم می داد، با اطمینان درونی و مطابق نقشه ای که در ذهنم ساخته بودم. جواب دادم که من دارم حقیقت را می گویم.

بخش دیگر سؤالات راجع به تمامی جزئیات مربوط به سوابق خانوادگی متهم از زمان شاه تا سال ۱۳۶۰ بود و تمرکز سؤالات بر این بود که آیا هیچ یک از افراد خانواده و یا نزدیکان و اقوام و یا حتی دوستان شما هیچ گاه و در هیچ شرایطی عضو و یا هوادار مجاهدین که البته آن ها را "منافقین" می خواندند و یا گروه های کمونیستی بوده اند و یا هیچ فعالیتی علیه رژیم شاه داشته اند؟

گروه دیگری از سؤالات به خود زندانی و این مسأله ربط داشت که آیا زندانی هیچ گاه قبل از ۳۰ خرداد [جوزا] دستگیر شده و یا هیچ گونه فعالیت سیاسی داشته و یا عضوی از خانواده و فامیلش هیچ گاه در دو رژیم شاه و جمهوری اسلامی سیاسی بوده یا خیر.

به رغم آن که چند ماه قبل از این تاریخ دستگیر شده بودم، به رغم آن که برخی از افراد خانواده ام در زمان شاه و جمهوری اسلامی سیاسی بودند و ... طبق تصمیمی که از قبل گرفته بودم، به تمام سؤالات فوق پاسخ منفی دادم و تمامی اتهامات را انکار کردم. انجام این کار گرچه تن دادن به یک ریسک بزرگ بود، اما سرانجام تصمیم من برای قبول ریسک دروغ گفتن به دشمن یعنی نوشتن پاسخ های دروغ در پرسشنامه، به نجات من از چنگال مزدوران در آن شرایط بحرانی انجامید.

با ختم بازجویی هر زندانی به جای بازگشت به اتاق، به مسجد زندان سپاه که بسیار بزرگ بود منتقل می گشت. در آن جا بود که رفقای ما را دیدیم؛ همه به گرمی با هم به صحبت پرداختند. در جریان انتقال تجربه فهمیدم یکی از رفقای ما

خلاف برخوردی که من کردم با این ذهنیت که اگر در مورد سوابق قبلی خود به پاسداران دروغ بگویند ممکن است با مجازات بیشتری روبه رو شود، در جواب مربوط به این سؤال ها واقعیت را نوشته بود و همین امر منجر به آن شد که متأسفانه او سال ها در زندان بماند، بعدها از خانواده ام شنیدم که او در زندان به علت کمبود مواد غذایی و ویتامین به بیماری یرقان دچار شد که وی را تا سر حد مرگ نیز برده بود.

حدوداً ۴۸ ساعت پس از دستگیری پاسداران در نیمه های شب درب اتاق را به صدا در آوردند و از روی یک لیست اسامی، تعداد معدودی را صدا کردند که من نیز در میان افراد آن لیست بودم. در ابتداء نمی دانستیم قضیه چیست اما با پرس و جوی زیاد به ما گفته شد که شما آزادید! بعداً معلوم شد که در هرج و مرج و شلوغی اجتناب ناپذیر لحظات اول یورش رژیم، مطالعه فرم های بازجویی اولیه معیار مقامات در برخورد با زندانیان قرار گرفته بود؛ و اگر در آن پرسشنامه ها فرد به کوچکترین فعالیتی اعتراف کرده بود در زندان باقی می ماند.

نصف شب بود که به خانه رسیدم با احساس شادی ناشی از رهائی از چنگ دشمن و بیم از آینده، پس از دیدار کوتاهی با مادر که از درد و وحشت ناشی از دستگیری و نامعلوم بودن وضع من به بستر بیماری افتاده بود، بدون لحظه ای درنگ و یا تردید چند ساعت بعد شهر را ترک کردم. ۲-۳ روز بعد پاسداران دیوانه وار به خانه ما ریختند... مادرم می گفت رئیس آن ها فریاد می کشید که طرف نیستش! آخر کدام خری او را آزاد کرد؟! جای تأسف آن که یکی از فعالان سازمان پیکار که همزمان با من دستگیر و آزاد شده بود به خانه شان برگشت و خلاف من در همان جا ماند. چند روز بعد پاسداران دوباره به خانه او یورش برده، او را دستگیر و بلافاصله اعدام کردند... یادش گرامی باد! چند روز بعد نیز سری اول دستگیر شدگان، اکثراً از سازمان مجاهدین خلق و یا منتسب به این سازمان بدون هیچ دادگاهی در شهر، توسط مزدوران رژیم اعدام شدند. یادشان گرامی باد!

به این ترتیب رژیم وابسته به امپریالیسم جمهوری اسلامی چهره واقعی خود را نه تنها به توده های تحت ستم بلکه به تمام مخالفانی که تا قبل از تعرض سراسری سال ۶۰ هنوز در بند پیدا کردن "گرایشات ضد امپریالیستی" و "خرده بورژوازی" در آن بودند هر چه برجسته تر نشان می داد. با سپری شدن این مقطع حساس و خونین از دوره زمامداری سیاه حاکمیت جمهوری اسلامی، من مانند بسیاری از مبارزان دیگر توانستم در مراحل بعدی مبارزات مردم ما با دشمنان طبقاتی شان، با استفاده از این تجارب گرانقیمت که به بهای خون پاک بسیاری از رزمندگان راه انقلاب حاصل شد، در صفوف چریکهای فدائی خلق ایران در زیر پرچم یک تئوری انقلابی در مسیر یک مبارزه طولانی ولی مؤثر علیه دشمنان کارگران و زحمتکشان ایران، گام هائی هر چند کوچک بردارم.

در پایان لازم است تأکید کنم که دهه خونین شصت و کشتن و اعدام هزاران شقایق نورسته در کویر تشنه آزادی در سرزمین ما، یعنی نوجوانان و جوانان آگاه و انقلابی ایران که برای آزادی و نیل به یک جامعه آزاد و فارغ از استثمار و نابرابری برخاسته بودند، تنها یکی از صفحات جنایتبار عملکردهای رژیم جمهوری اسلامی را رقم می زند که ننگ آن تا ابد بر پیشانی سیاه جلادان حاکم و وابستگان و ماله کشان قدرت باقی خواهد ماند. اما آن چه که در این دوره فراموش نشدنی و خونبار و یک نسل کشی تمام عیار از کمونیست ها و مبارزان و مخالفان مانند یک ستاره درخشان در آسمان میهن ما برجسته می نماید، همانا مقاومت تحسین برانگیز نسلی از جوانان انقلابی و مبارز است که چه در نبردهای خیابانی، چه در مبارزه چریکی در گوردستان و چه در زندان ها و سیاهچال ها، در جریان زندگی و مرگ خویش، با رشادت های مثال زدنی و فداکاری های بی نظیر، با تلاش ها و با نثار خون خود، چهره فریبکار دار و دسته خمینی و سیاست های نواستعماری را افشاء و تجارب مبارزاتی ارزشمندی را برای نسل های بعد، در نبردشان با دشمنان سعادت و بهروزی مردم ما بر جای گذاردند.

پایان

آبان [عقرب] ۱۳۹۸

به نقل از: پیام فدائی ، ارگان چریکهای فدائی خلق ایران
شماره ۲۵۵ ، مهر ماه [میزان] ۱۳۹۹